

# چکادها

ویسپویش، سال ۱، شماره ۵

صبا صیفی



«مَلالَه»

یوسفزی»

ژاندارک افغانستان) برای مادر و پدر ملاله، معنای شجاعت داشت و همواره از این جمله اش یاد می‌کردند که: «بهتر است آدمی، یک روز مثل شیر زندگی کند تا صد سال مثل یک برده!» ملاله یوسفزی این جمله را زندگی کرد.

ملاله یوسفزی در دوازدهم جولای ۱۹۹۷ در دره‌ی سوات پاکستان چشم به جهان گشود. گرچه صاحب دختر شدن در آن روزگار، افتخاری نداشت اما پدرش از همان لحظه که چشمش به چشمان ملاله‌ی کوچک افتاد، عجیب دلبسته‌ی او شد. بنابراین زمانی که پسرعموی ضیاءالدین خان، شجره‌نامه‌ی ۳۰۰ ساله‌ی خانوادگی‌شان را آورد که سراپا پر از نام مردان بود، او نام دخترش ملاله را به

دخترک خیلی کوچک بود، تازه به حرف افتاده بود و درست و حسابی نمی‌توانست کلمات را ادا کند، اما عاشق معلم‌بازی بود. عاشق این بود که بعد از رفتن بچه‌ها از مدرسه، برای کلاس‌های خالی و شاگردهای خیالی حرف بزند. مدرسه خانه‌اش بود و او در مدرسه بزرگ شد. مدرسه‌ای که پدرش، ضیاءالدین خان، تنها با ۱۵۰ دلار و ۳ شاگرد راه انداخته بود و خودش همه‌کاره‌ی مدرسه بود. هم مدیر بود و هم نظافت می‌کرد.

پدر و مادرش نام او را ملاله گذاشته بودند تا یادآور ملاله‌ی دیگری باشد که سال‌ها پیش در افغانستان می‌زیست و موجب پیروزی در برابر بریتانیا شده بود.

نام ملاله میوند (۱۸۶۱ - ۱۸۸۰ م، ملقب به



درّه‌ی زیبای سوات

اگر کسی علیه طالبان در ملأعام چیزی می‌گفت، به او هشدار می‌دادند و فردای آن روز هم او را می‌کشتند. آنها بیش از چهارصد مدرسه را خراب و تحصیل دختران را ممنوع کردند. مردم دیگر جرأت نمی‌کردند بچه‌های‌شان را به مدرسه بفرستند و سوات زیبا به محل تروریست‌ها تبدیل شده بود! ترس و وحشت همه را در برگرفته بود و مَلاّله و خانواده‌اش هم مُستثنی نبودند. البته برای آنها احتیاط‌ها بیشتر شد اما مدرسه هرگز تعطیل نشد. ضیاءالدین خان مدرسه را با چنگ و دندان نگاه داشته بود؛ در شرایطی که هر روز تهدید به مرگ می‌شد و هر لحظه خبر کشته شدن گروهی را می‌شنید. اما مَلاّله و خانواده‌اش هرگز تسلیم نشدند چرا که می‌دانستند قلم، برترین سلاح است و تحصیلات به آدم‌ها نیرو می‌بخشد. نیروی به چالش کشیدن، قدرت استقلال و توان تغییر. در آن روزگار، هیچ‌کس با خبرنگارهای بین‌المللی مصاحبه نمی‌کرد. کسی حاضر نبود زندگی‌اش را به خطر بیندازد. زمانی که خبرنگار بی‌بی‌سی گفت ما کسی را می‌خواهیم که خاطرات سوات را بنویسد، پدر به مَلاّله پیشنهاد کرد که با آنان همکاری

شجره‌نامه اضافه کرد. گویی به دلش افتاده بود که دخترش در آینده چه نقش مهمی را ایفا خواهد نمود! مَلاّله ده ساله بود که طالبان به درّه‌ی سوات، جایی که او و خانواده‌اش زندگی می‌کردند، آمدند. با حرف‌هایی زیبا و ظاهراً متمدّنه اما در باطن ویرانگر و بدوی. مَلاّله درباره آنها چنین می‌گوید: «وقتی طالبان به سوات اومد، همه اولش فکر می‌کردن که اونا آدم‌های خوبی‌اند. مَلاّ فضل‌الله، رئیس طالبان خیلی آدم جذّاب و محبوبی بود و حرف‌های خوبی می‌زد. او صحبت از حقوق زنان می‌کرد و وعده می‌داد که در کشورمون همه‌چیز بر اساس قرآن خواهد بود. او اعتماد مردم را جلب می‌کرد و می‌گفت گول خرافه را نخورید. مردم سواد نداشتند و حرفای اونا رو باور می‌کردند.» اما چیزی نگذشت که چهره‌ی واقعی آنها معلوم شد. آنها از شهری به شهری می‌رفتند و تلی از کامپیوتر، تلویزیون و سی‌دی درست می‌کردند و آتش می‌زدند چنان‌که دودش به آسمان می‌رسید. آنها مأموران پلیس را می‌کشتند و ایستگاه‌های پلیس را منفجر می‌کردند.

بنابراین مدت‌ها طول کشید تا مَلاّله دوباره سرپا شود. دخترک در جواب پدرش که می‌پرسید آیا می‌تواند ضاربان را ببخشد یا از آنها خشمگین است، گفت: «هیچ‌وقت عصبانی نبودم، حتی اندازه‌ی یک اتم!» او بعدها درباره آن حمله گفت: «آنها فکر کردند که گلوله‌ها ما را ساکت خواهند کرد ولی هیچ چیز تغییر نکرد جز یک چیز. ضعف، ترس و ناامیدی از بین رفت و قدرت، توانایی و شجاعت متولد شد.»

حال جسمی‌اش که قدری بهتر شد با انگیزه‌ای صدچندان برای دفاع از حق آموزش دختران قیام کرد و «بنیاد مَلاّله» را به این نیت تاسیس نمود.



در سال ۲۰۱۴، مَلاّله در ۱۷ سالگی به‌عنوان جوان‌ترین فرد در تاریخ، موفق به دریافت جایزه‌ی صلح نوبل شد. این جایزه به پاس تلاش‌های خستگی‌ناپذیر او در زمینه‌ی حقوق بشر و حق تحصیل دختران به او داده شد. او خوشحال بود از اینکه با اخذ این جایزه می‌تواند صدایش را بلندتر از قبل به

کند و مَلاّله پذیرفت. هر شب خبرنگار بی‌بی‌سی زنگ می‌زد و مَلاّله بازگو می‌کرد که در طول روز چه اتفاقاتی افتاده است؛ نام مستعارش در این ماجرا «گل ماکایی» بود!

همه‌چیز به همان شکل ادامه داشت تا اینکه حکومت تصمیم گرفت به عملیات نظامی علیه طالبان دست بزند. بنابراین خانواده‌ی مَلاّله برای مدتی مجبور به ترک سوات شدند؛ اینک سوات زیبا و آرام به جبهه‌ی خونین جنگ مبدّل شده بود.

در یکی از روزهای عادی مدرسه درحالی‌که مَلاّله و دوستانش سوار اتوبوس، از مدرسه بازمی‌گشتند و باهم صحبت می‌کردند، فردی ناشناس اتوبوس مدرسه را متوقف کرد. سوار اتوبوس شد و از دخترها سوال کرد: «مَلاّله کدام‌تان هستید؟» بعد از آن دیگر مَلاّله چیزی نفهمید... وقتی به‌هوش آمد در بیمارستانی در بریتانیا بود!

او فقط ۱۵ سال داشت وقتی که از ناحیه‌ی سر مورد اصابت گلوله‌ی طالبان قرار گرفت. تیر به پیشانی مَلاّله خورده و جمجمه‌اش را رو به داخل شکسته بود چنان‌که تگه‌هایی از استخوان وارد مغزش شده و هر دو پرده‌ی گوش او، همراه با استخوان‌های داخل گوش میانی‌اش را نیز از میان بُرده بود.



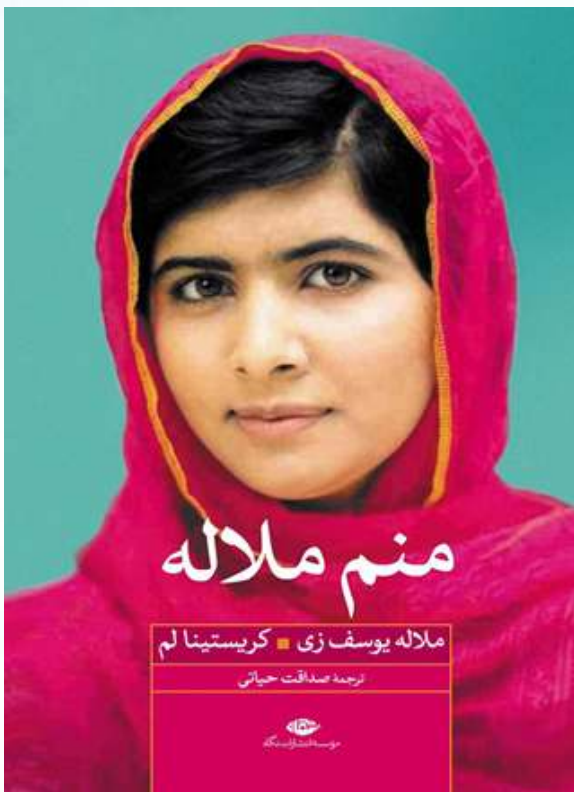
گوش جهانیان برساند. در کنار جایزه، ۶ میلیون دلار جایزه نقدی نیز دریافت نمود که بخشی از آن را به ساخت مدرسه در سوات اختصاص داد. مَلاّله تحصیلات خود را در دانشگاه آکسفورد ادامه داد و در رشته فلسفه، سیاست و اقتصاد فارغ‌التحصیل شد و در تاریخ ۹ نوامبر ۲۰۲۱ با آسر مالک ازدواج نمود.



طالبان به او پیغام داده‌اند که اگر روزی به پاکستان بازگردد، او را خواهند کشت. گرچه مَلاّله در آرزوی روزی است که آزادانه در وطنش زندگی کند و به سوات زیبا بازگردد، اما محدودیت‌ها، تهدیدها و رنج‌ها از او انسانی به مراتب قوی‌تر و شجاع‌تر ساخته تا بتواند برای حق تحصیل نه تنها کودکان سرزمینش بلکه برای همه‌ی کودکان دنیا قدم بردارد.

او می‌گوید من داستان زندگی‌ام را می‌گویم نه به این خاطر که منحصر به فرد است بلکه

به این خاطر که منحصر به فرد نیست، این روایت زندگی خیلی از دخترهاست. من یک صدای تنها نیستم، صدای خیلی‌ها هستم. مَلاّله صدای کسانی شد که زیر یوغ جهل و تعصب نمی‌توانستند صدایشان را بلند کنند. او صدایی شد برای بی‌صدایان. ۱۲ جولای روز جهانی مَلاّله یوسف‌زی نامگذاری شد تا به جهان یادآوری کند که هنوز تعداد زیادی کودک به‌ویژه دختر در دنیا وجود دارند که از حق آموزش محروم هستند. زندگی‌نامه مَلاّله به قلم خود او و کریستینا لم منتشر شده که به فارسی نیز ترجمه و انتشار یافته است.





ملاله در کنار پدر و مادر و برادرهایش



کمک ملاله به تحصیل بچه‌ها در کنیا و اختصاص بورس تحصیلی به کودکان ۶ و ۷ ساله در سراسر دنیا